

نتیجہ نہضت کربلا در سطوح

مختلف تحصیل

## فهرست

- ۷ ..... کربلا؛ فراتر از رهایی از ذلت ظاهری
- ۱۲ ..... کربلا؛ فراتر از تلاش برای رهایی از هلاکت
- ۱۷ ..... ریشه دلسوزی عباسیان برای امام حسین علیه السلام
- ۱۸ ..... امام به کجا نگاه می کند و روشنفکران مذهبی آن زمان به کجا؟
- ۲۹ ..... کربلا؛ فراتر از امان و امنیت
- ۳۳ ..... کربلا؛ فراتر از حفظ حرمت

## بسم الله الرحمن الرحيم

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَعَلَى الْأَرْوَاحِ اللَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ، عَلَيْكَ مِنْنِي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ».

سلام بر حسین، و سلام بر شهیدان کربلا، که با خون خود این پیام را برای ما بر روی خاک کربلا نوشتند؛ که:

«ای رهگذر! به محمدیون عليه السلام بگو: ما در این تربت خفتیم که وفادار به دودمان پیامبر و قرآن باشیم، حال در هیچ گذری و هیچ روزگاری ما را فراموش نکنید، و الا خود را فراموش کرده اید.»

امشب محور عرض بنده بر این اساس است که حادثه کربلا و نهضت اباعبدالله عليه السلام را در سطوح مختلفی از تحلیل افراد مختلفی که در زمان حیات اباعبدالله عليه السلام بوده اند، بررسی کنیم. و مدتی هم بود که ضرورت طرح این مسأله را برای عزیزان احساس می کردم، چون این خیلی مهم است که ما کربلا را در چه زاویه و از چه گذرگاهی ببینیم و تحلیل کنیم، که در آن تحلیل تناقض ها، تضادها و تفاوت آراء پیش نیاید. بنده حاضر نیستم کربلا را از چشم مورخین ببینیم. چرا که چشم مورخین، چشم خیلی ضعیفی است. چون تاریخ نمی فهمد کربلا یعنی چه و مراتب و مقامات

نهضت امام حسین علیه السلام را نمی‌تواند ببیند، چون تاریخ بیش از آنکه در صحنه‌ها بازیگر باشد، تماشاگر است.

این نکته باید همیشه در ذهن عزیزان باشد، این است که حاضرترین افراد در کربلا خود علی ابن‌الحسین علیه السلام و زینب کبری علیها السلام هستند. نگاه امام معصوم و زینب کبری علیها السلام، کجا و نگاه و نظر بقیه کجا! این است که همیشه مواظب باشید؛ اولاً: حادثه کربلا را از چه دیدی دارید می‌بینید، ثانیاً: از چه سطحی دارید کربلا را تحلیل می‌کنید. این نکته دومی برای اینجانب خیلی مهم است و بحث امشب ما را تشکیل می‌دهد.

برای اینکه حساسیت و اهمیت مسأله خدمت عزیزان روشن شود مثالی می‌زنیم: شما یک انسان را که می‌بینید در چند سطح می‌توانید تحلیل کنید و مدّ نظر قرار دهید.

یکی نظر به سطح «فیزیولوژیکی» او است؛ که یک جسم دارد و آن جسم از مجموعه سلول‌ها تشکیل شده، خون دارد و دارای عکس‌العمل‌های عصبی است، که در نگاه در سطح فیزیولوژیک تمام انسان همین است، و واقعاً هم اگر از این منظر به او نگاه شود دروغ نیست. یعنی شما هر قدر هم تلاش کنید، در نگاه سطح فیزیولوژیک از او غیر از این‌ها نمی‌بینید. مثلاً در این سطح، هوش او را نمی‌بینید. پس در یک سطح، من فقط یک موجود مادی است، باعکس‌العمل‌های فیزیولوژیک، و لذا تمام تفسیرها هم تفسیرهای مادی است؛ چرا قلبش گاهی از حالت عادی بیشتر می‌زند؟ چون مثلاً هورمون آدرنالین بیشتر ترشح شده‌است. یا چرا در این قسمت بدن رگها به هم آمد؟ چون فلان هورمون ترشح

شده است یا فلان عصب تحریک شده است. یعنی در نگاه فیزیولوژیک به انسان، تمام حرکات و سکانات او را هم می‌توانید توجیه و تفسیر کنید بدون اینکه بخواهید چیزی به نام حیات و هوش و امثال این‌ها را کنار قضیه بیاورید.

اما در یک سطح دیگر، می‌توانید انسان را در حد و مرتبه «خیالش» تفسیر کنید؛ البته مشخص است که در این سطح از تحلیل متوجه می‌شوید که انسان تمام این صحبت‌هایی که می‌کند، اول تصویری از معانی در مرتبه خیال و ذهنش دارد و سپس در مرتبه عمل و لفظ، آنها را ظاهر می‌کند. پس در یک سطح دیگر می‌توانید تماماً انسان را به عنوان یک موجودی که دارد از پایگاه ذهن و خیالاتش حرف می‌زند و یا عمل می‌کند، تحلیل کنید و به واقع از این زاویه تمام حرکات و سکانات انسان، ریشه در خیالات و تصوراتش دارد. به طوری که شما هر کاری را که انجام می‌دهید، ابتدا در ذهن و خیالتان یک تصور مطلوبی از آن دارید و آن تصور است که شما را به عمل وا می‌دارد. به طوری که مولوی می‌گوید:

آدمی را فربهی هست از خیال      گر خیالاتش بود صاحب جمال  
یعنی انسان از طریق خیالات خود به کمالات لازمه می‌رسد، البته اگر آن خیالاتش پاک و صاحب جمال باشد و نه آلوده به حرص و هوس.

این هم یکی از سطح‌های تحلیل انسان است. تمام انسان را هم شما می‌توانید در همین سطح و ساحت خیالات و تصوراتش تحلیل کنید؛ که تمام حرکات و سکاناتش در خیال و تصورات او متوقف است.

حال می‌توانید برای نگاه به انسان، یک مقدار بالاتر بیایید، او را در سطح «عقل» ارزیابی کنید؛ بدین شکل که او به این دلایل ابتدا فکر کرد و بعد از فکر این عمل را تصور کرد و بعد این تصور را به صورت عمل یا گفتار در آورد که این نوع تحلیل هم برای توجیه حرکات و سکانات انسان حرف درستی است، چرا که ریشه همه حرکات و کلمات هر انسانی در اندیشه و تعقل اوست و پس از تفکر روی عملی، صورت خیالیه شکل می‌گیرد و بعد به صورت حرکات و کلمات ظاهر می‌شود.

باز در یک سطح بالاتر یعنی در سطح «قلب» و «عشق» و «شهود» می‌توانید حرکات و سکانات انسان را تفسیر کنید. مثلاً بگویید: این حرف که این آقا می‌زند یک حرفی است که با قلب می‌خواند، و از عقل بالاتر است، و عقل حساب‌گر تا این جاها نمی‌تواند بیاید، یعنی همان‌طور که هوش را در روابط فیزیولوژیکی جسم انسان نمی‌توانید پیدا کنید و باید به بالاتر از آن مرتبه نگاه کنید تا حرکات انسان را در آن دیدگاه بتوانید تفسیر کنید. در همین رابطه هم آنچه در حد فهم و درک قلب است، چیزی است که عقل حساب‌گر از درک آن عاجز است.

این یک مثال خیلی ساده است که خدمت‌تان عرض کردیم که ملاحظه کنید یک پدیده را در چه سطوحی می‌توان نگریست. و در هر سطح چگونه از درک همان پدیده در سطوح بالاتر محروم می‌شویم، و خوب است که روی آن حساس باشید تا نظرگاه خودمان را در سطحی که هستیم، نگاهی در حد نگاه کامل به همه ابعاد پدیده و یا حادثه ندانیم.

حال صحبت این است که کربلا را نیز از چه سطح و دیدگاهی باید نگاه بکنیم که به غفلت از نگاه به گوهر اصلی آن دچار نشویم؟  
حال در اینجا؛ تحلیل‌های چند شخصیت را که در زمان امام حسین علیه السلام بودند، خدمتتان عرض می‌کنیم تا ان شاء الله آن نتیجه‌ای که می‌خواهیم بگیریم، در حین بررسی نظرات این شخصیت‌ها به دست آوریم.

اولین تحلیل در مدینه از محمد بن حنفیه<sup>۱</sup> برادر امام حسین علیه السلام است. ببینید حرکت امام علیه السلام را چگونه تحلیل می‌کند! آنچه که او پیش‌بینی می‌کند، دقیقاً همه‌اش واقع می‌شود، پس معلوم است انسان کم اطلاع و دور از جریان‌های زمان خود نیست، ولی امام در عین احترام به او، پیشنهادها و توصیه‌های او را قبول نمی‌کند. او هنگام خروج امام از مکه به سوی عراق ( ) خود را به امام رساند و گفت: برادر! شما که پیمان‌شکنی مردم کوفه را نسبت به پدرت می‌دانی... پس در همین شهر بمان و ... امام هم فرمودند: «پیشنهاد شما را مورد توجه قرار می‌دهم». ولی امام فردا به سوی کوفه حرکت فرمودند.

ملاحظه بفرمایید؛ ابن حنفیه تمام آنچه را که پیش آمد پیش‌بینی کرد. امام علیه السلام هم اول به همه آنها گوش دادند، بعد هم گفتند: «تو برادر دلسوز من هستی». ولی حرف او را نشنیدند. چرا؟ مگر پیش‌بینی او درست در نیامد؟ از چه منظر و دیدگاهی به اهداف امام نگاه کنیم که پیش‌بینی ابن حنفیه را

مفید ندانیم؟ از یک دیدگاه، حرف ابن حنفیه درست بود و تحلیل امام حسین علیه السلام هم غلط بود. چرا؟ چون هر چه ابن حنفیه پیش بینی کرد، درست درآمد و امام حسین علیه السلام هم نشیندند. پس نعوذ بالله امام حسین علیه السلام اشتباه کردند یا قضیه چیز دیگری بود؟! اصلاً نگاه به قضیه کربلا از روز اول یک نگاه خاص بوده است، که این را در بحث های قبلی عرض کرده ایم.<sup>۲</sup> ما امشب فقط روی یک نکته بیشتر تأکید داریم. محمدبن حنفیه به امام عرض کرد:

«شما نزد من محبوب ترین و عزیزترین مردم هستید، نسبت به احدی به اندازه شما در خود احساس خلوص و ارادت نمی کنم.»

خوب دقت کنید؛ تحلیل کسانی را خدمت تان می خوانم که همه از روشنفکران مذهبی انقلابی اند، نه ضد انقلابی اموی. بین محمدبن حنفیه می گوید: هیچ کس را زیر این آسمان بهتر از شما قبول ندارم. حالا پیشنهاد او را دقت کنید:

«ابتدا با بیعت کردن با یزید، از او دور شو». یعنی بیا بیعت کن و درگیری را تمام کن. «و تا می توانی، از شهرها فاصله بگیر. بعد پیک هایت را به سوی مردم بفرست و آنها را نزد خود بخوان. در این صورت اگر با شما بیعت کردند؛ الحمدلله، و اگر به دیگری روی آوردند، خدا از دین و عقل شما چیزی نکاسته و از مروّت و جوانمردی و فضل شما چیزی از دست نرفته است.»

یعنی می گوید در این صورت شما دقیقاً کار صحیح را انجام داده ای؛ بیعت کرده ای، قائله را تمام کرده ای، بیخود هم خودت را درگیر

---

۲- مثل محث «کربلا از چشم عقل و عاطفه»، یا مباحث «زیبایی های کربلا».



نکرده‌ای، بعد هم پیک فرستاده‌ای اگر پیک‌های تو را پذیرفتند، تلاش می‌کنید حکومت اسلامی را تشکیل دهید، اگر هم نپذیرفتند شما وظیفه خود را انجام داده‌اید!

این پیشنهاد یک آدم به اصطلاح روشنفکر دلسوز آن زمان است. او می‌گوید:

«می‌ترسم به یکی از این شهرها وارد شوی و جمعی هم گرد تو جمع شوند ولی بعد بینشان اختلاف ایجاد شود».

یعنی می‌گوید: من کشورها و شهرها را می‌شناسم؛ به هر شهری بروی، عده‌ای دور تو را می‌گیرند، عده‌ای هم در مقابل تو جبهه می‌گیرند، اختلاف و درگیری پیش می‌آید. بعد هم دعوا و درگیری را زمین می‌گذارند و تو را به دست تیرها می‌دهند. به ادامه جمله ابن حنفیه توجه بفرمائید:

«ولی بعد بینشان اختلاف ایجاد شود؛ گروهی به نفع شما و دسته‌ای نیز علیه شما بسیج شوند، بعد هم بینشان جنگی درگیرد و شما اولین کسی باشی که در مقابل لبه تیز شمشیرشان قرار بگیری».

ابن حنفیه کجا دارد این قسمت‌های اخیر تحلیل را می‌گوید؟ در مدینه، نه در مکه و نه در کوفه. بعد می‌گوید:

«در این صورت، خود شما به عنوان بهترین فرد این امت چه از حیث ارزش نفسانی و چه از حیث پدر و مادر، بیش از همه ضایع خواهی شد».

می‌گوید: تو بهترین انسان هستی، چگونه بهترین انسان خودش را در حادثه‌ها گیر می‌اندازد؟!

«و خانواده‌ات بدتر از همه ذلیل خواهد شد»

می‌گوید: انتهای این حرکت این‌طور خواهد شد. چرا امام این حرف‌های دقیق محمد بن حنفیه را نمی‌پذیرند؟! این نکته‌ای است که از آن نباید غفلت کرد.

امام در جواب محمد بن حنفیه فرمودند: «برادر! من می‌روم، تو مرا نصیحت کردی و از روی مهربانی و شفقت هم نصیحت کردی، ولی من می‌روم.»

در سطحی که محمد بن حنفیه مسأله را دنبال می‌کرد، تحلیلش درست بود. درست آن‌چه را هم که تحلیل می‌کرد، انجام شد. ولی پیشنهاد ابن حنفیه با هدف امام حسین علیه السلام متناسب نبود. نه به این جهت که می‌گوید بیعت کن، اصلاً پیشنهادش پیشنهادی است که با روح هدف حسین علیه السلام نمی‌سازد. فلسفه سیاسی حسین علیه السلام چیز دیگری است، حضرت می‌خواهند بیش از آنکه خودش بماند، دین بماند، معتقد است حق حاکمیت از حقانیت حاکمان جدا نیست. او می‌گوید: «إِذَا بُلِّغَ الْإِسْلَامُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ سَلَامٌ»، یعنی اگر اسلام به حاکمی چون یزید مبتلا شد، دیگر فاتحه اسلام خوانده شده است. ولی محمد حنفیه در نهایت دلسوزی می‌خواهد حسین علیه السلام بماند، اما اصحاب حسین علیه السلام در روز عاشورا که معنی حرکت آن حضرت را فهمیده‌اند، می‌خواهند همراه حسین علیه السلام شهید شوند و بحث از ماندن خود و ماندن حسین علیه السلام نیست، چون می‌فهمند این حرکت با شهادت به آن نتیجه‌ای که باید برسد، می‌رسد.

شما می‌دانید که حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «حُسَيْنٌ مِّنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»، پس اگر حسین علیه السلام پاره‌ای از رسالت پیامبر ﷺ است، کار حسین علیه السلام یک انگیزش معنوی برای کل انسانیت است. این کار، وارد شدن در صحنه را می‌طلبد، نه ترک کردن صحنه را.

محمدبن حنفیه به دنبال محلی برای امنیت حسین علیه السلام است از دست یزید، و حسین علیه السلام به دنبال محلی برای به پا کردن یک نهضت الهی. حضرت متوجه‌اند شرایطی که یزید فراهم کرد، بهترین شرایط است تا مردم بفهمند علت دوری از نتایج اسلام چه بوده‌است. ولی به نظر محمدبن حنفیه شرایطی که یزید برای حسین علیه السلام فراهم کرده، بدترین شرایط است.

به حضرت می‌گوید: فعلاً خودت را از این شرایط آزاد کن، برو یک گوشه‌ای، بعد پیک بفرست. اما امام حسین علیه السلام اصلاً دنبال یک چیز دیگر است.

پس تا اینجا ملاحظه کردید که دو تحلیل در صحنه است. و اگر ما خارج از تاریخ بنشینیم و نگاه کنیم، متأسفانه ممکن است به سرعت این نکته ذهن مان را گرفتار کند؛ که حرف محمدبن حنفیه درست بود، چرا امام حسین علیه السلام عمل نکرد؟! سطحی که محمدبن حنفیه تحلیل می‌کند، غلط نیست. اگر شما هم در آن سطح باشید، فقط حرف ابن حنفیه برایتان درست است و نعوذ بالله کار امام حسین علیه السلام غلط است. شما اگر خواستید مسأله را حل کنید، اول باید بگویید: در چه سطحی می‌خواهید حادثه کربلا را تحلیل کنید، بناست حسین علیه السلام چی بشود؟ اگر بناست از دست

یزید آزاد بشود، حرف ابن حنفیه درست است و حسین علیه السلام شکست خورده است. اگر یک چیز دیگر است، آن چیست که ما باید بشناسیم که گرفتار تحلیلی مثل تحلیل ابن حنفیه نشویم؟

تحلیل دیگری را که لازم است به آن اشاره کنیم، تحلیل عبدالله بن عباس است. همان طور که می دانید، اگر از سطح تفکر معصوم پایین بیاییم، شاید متفکرترین فرد آن زمان عبدالله بن عباس است. حالا تحلیل او را هم ببینید که در دیدگاه و سطح تحلیل عبدالله بن عباس چه نکاتی دیده می شود و آن نکات دقیقاً همان چیزهایی است که چون امام حسین علیه السلام نشیند به مصیبت افتاد. ولی عکسش هم هست؛ در تحلیل حسین علیه السلام چیزی دنبال می شود که جز یاران حسین علیه السلام همه در فهم و در به دست آوردن آن محروم شدند. *إن شاء الله* در جای خودش بحث می شود که چگونه از آن نتایج عظیم کربلا محروم شدند.

عبدالله بن عباس در مکه است، و در مکه بعد از دو ماه ماندن امام حسین علیه السلام شرایط کاملاً روشن تر شده است، دیگر مشخص شد که معاویه مرده است و یزید آمده همه جا را گرفته و جای پای خودش را محکم کرده است. حالا ببینید ابن عباس که سیاست مدار مشهور و متفکر آن زمان است، به ظاهر چقدر حساب شده تحلیل می کند. خدمت امام آمد، گفت:<sup>۳</sup>

«ای پسرعمو! مردم شایع کرده‌اند شما به سوی عراق می‌روی.» امام فرمودند: «تصمیم دارم به کوفه بروم.» ابن عباس گفت:

«از این کار به خدا پناه می‌برم. بفرمایید آیا به طرف قومی می‌روی که امیرشان را کشته‌اند و شهرهایشان را در اختیار خویش گرفته‌اند و دشمنانشان را از شهرها بیرون کرده‌اند؟!»

اگر اینجور است، اشکالی ندارد به طرف آنها حرکت کنید. می‌گوید: پسرعمو! کجا داری می‌روی؟! این‌هایی که به طرفشان می‌روی، همه زیر حاکمیت والی یزیدند، اینها هنوز کاری نکرده‌اند که تو می‌خواهی به طرفشان بروی! نه امیرشان را کشته‌اند، نه شهرشان را آماده کرده‌اند. خوب دقت کنید؛ انتظار ابن عباس این است که امام وقتی به سوی شهری برود و حکومتش را تشکیل بدهد که مردم آن شهر آماده آماده باشند. می‌گوید: بفرمایید بینیم این کارها را کرده‌اند؟!»

«اگر این کارها را انجام داده‌اند، نزدشان برو. ولی اگر فرماندارشان هنوز به صورت ماهرانه بر آنان فرمانروایی می‌کند و عمال او در شهرها مالیات می‌ستانند، و در این حال از شما دعوت به عمل آورده‌اند، شما را به جنگ و کشتار دعوت کرده‌اند.»

حرفش درست بود یا نه؟! حرفش در یک سطح تحلیل سیاسی خیلی خوب است؛ می‌گوید: آقا! شما می‌خواهی به یک شهری بروی که خودت جنگ را شروع کنی، پسرعمو! شما صبر کن تا خودشان جنگ را تمام کنند، بعد تو برو حکومت کن. می‌گوید:

«شما را به جنگ و گشت و کشتار دعوت کرده‌اند، من می‌ترسم شما را فریب داده به شما دروغ بگویند، و با شما مخالفت ورزیده تنهاتان

بگذارند، و ابتدا از شما یاری طلبیده ولی در نهایت، بدترین دشمنان شما گردند».

آیا واقعاً برای امام حسین علیه السلام این پیش‌بینی‌هایی که ابن عباس و امثال او می‌کردند، پنهان بود؟! مگر خود این‌ها نمی‌گفتند: «تو سید دنیای عربی؟! آری می‌گفتند؟ یعنی قبول داشتند امام حسین علیه السلام آدم متفکری است. و به نظر می‌رسد این پیش‌بینی‌هایی که ابن عباس می‌کند و می‌گوید:

«همین افرادی که دعوت کرده‌اند دشمنان اصلی تو می‌شوند» ،

نه غلط بود، و نه از چشم امام بیرون بود. امام علیه السلام نه به عنوان انسان معصومی که از غیب خبر دارد، بلکه به عنوان کسی که در جریان‌های اجتماعی آن زمان کاملاً فعال است حتماً این‌ها را می‌داند. اصلاً قریشی‌ها قبل از اسلام هم در جریان‌های اجتماعی بوده‌اند. تازه بعد هم که اسلام حاکم شد، بیشترین مسائل سیاسی دست قریشی‌ها بود، حالا چه عباسی‌ها چه علوی‌ها. ابن عباس، عباسی است، و حضرت امام حسین علیه السلام، علوی است. یعنی اینها اصلاً سیاسیون دنیای آن زمان بودند، جریان‌ها را خوب می‌دانستند. بخصوص که امام حسین علیه السلام بیشتر از ابن عباس در زمان پدرشان علی علیه السلام در متن حکومت بوده‌اند. همین حالا هم مسئولین کشور، آنهایی که چند سال در رأس کشور بوده‌اند، جریانها را خیلی عمیق‌تر از یک عده‌ای که در حاشیه قضیه بوده‌اند، تحلیل می‌کنند. هنوز حرفمان تمام نیست، می‌خواهیم عرض کنیم پس ابن عباس دقیقاً یک مسأله‌ای را دارد می‌بیند که بعداً هم واقع شد، درست هم می‌بیند. این آخرین جمله‌اش را ببینید:

«ولی در نهایت، بدترین دشمنان شما خواهند شد».

بد نیست عرض کنم این متونی که بنده دارم می‌خوانم، از تاریخ طبری است که شیعه هم نیست که مثلاً بگوییم می‌خواهد جنبه کوفی یا عرب را نفی بکند. جالب است بدانید تقریباً بیشترین اسنادی که ما از کربلا داریم، توسط کسانی به ما رسیده است که شیعه نبوده‌اند، هر چند ممکن است مخالف امام حسین علیه السلام هم نبوده باشند. ولی الحمدلله متونی که ما داریم متونی نیست که بگوییم تعصب شیعه‌گری در آن است. نه؛ بحمدلله این مسائل را تاریخ به خوبی نقل کرده است.

امام در جواب عبدالله بن عباس فرمودند: «از خدا طلب خیر می‌کنم و امور را زیر نظر می‌گیرم». فردا عبدالله بن عباس بار دیگر نزد امام آمد و گفت:

«پسر عمو! می‌خواهم صبر کنم، اما نمی‌توانم. می‌ترسم این سفر به هلاکت شما منتهی شود. عراقیان قومی پیمان‌شکن و خیانت‌پیشه‌اند.»

در این جا روی خود خصوصیات مردم عراق یعنی کوفیان دست گذاشت، خوب دقت کنید ببینید آیا یکی از تحلیل‌های ابن عباس غلط در آمد؟ می‌گوید:

«عراقیان قومی پیمان‌شکن و خیانت‌پیشه‌اند، به آنها نزدیک مشو، در همین شهر بمان، شما سید و آقای اهالی حجاز هستی، یا حداقل به یمن برو، چرا که یمن سرزمین پهناوری است و در آنجا قلعه‌ها و قبایل بزرگی است.» می‌گوید: «وَلَا يَكُ بِهَا شَيْعَةٌ، یعنی پدرت در آنجا شیعیانی دارد.»

همان طور که می‌دانید؛ عبدالله بن زبیر در خود مکه ماند، و حدود ده سال مقاومت کرد و خیلی از سرزمین‌ها را هم گرفت. پس تحلیل

ابن عباس از آن جهت که خودش فکر می کرد، تحلیل درستی بود که اگر امام حسین علیه السلام در مکه می ماند سال ها می توانست بجنگد. بلی! این تحلیل ها غلط نبود که « یزید به این زودی ها به مکه دسترسی پیدا نمی کند. ». ( اگر

خواستید سریعاً در ذهن تان بماند مکه در زمان یزید یعنی چه، بدانید مکه در زمان یزید، یعنی پاریس در زمانی که امام خمینی «رحمة الله علیه» به آنجا رفتند، مکه یعنی همین حالای پاریس. شما ببینید؛ در عرف سیاسی، پاریس مهد آزادی است، و سیاسیونی که می خواهند گلیمشان را بگیرند که آب نبرد و به دست حاکمان ظالم امروز دنیا کشته نشوند، به پاریس می روند. امام خمینی «رحمة الله علیه» هم به پاریس رفتند و پیامشان را هم به گوش جهانیان رساندند، ولی در پاریس نماندند. امام حسین علیه السلام هم به مکه رفتند و در جمع حجاج، پیامشان را به جهان اسلام رساندند، ولی در مکه نماندند.

حالا برای اینکه روشن بشود که این مکه دارای چه خصوصیتی است، باز دقت کنید؛ شخصیت هایی مثل ابن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و عبدالله بن جعفر آنجا هستند، همه سران جبهه های مخالف روشنفکر انقلابی مذهبی در مکه جمع اند، مکه در آن زمان پاتق سیاسیون مذهبی است. اما مکه آن زمان چیست؟ عرض کردیم؛ آن مکه ای که ما می گوئیم، منظورمان خانه کعبه و قبله عالم اسلام نیست، مکه را به عنوان یک محیط سیاسی- اجتماعی آن زمان می گوئیم. مکه شرایطی دارد که وقتی حسین علیه السلام می خواهد برنامه خود را عملی کند، پیشنهاد عبدالله بن عباس در مورد ماندن امام در مکه هر چند در یک دیدگاه غلط نیست ولی پیشنهاد خوبی هم برای اهداف امام نیست. می گوید: اینجا



بمان. چرا؟ برای اینکه ابن عباس درست تشخیص می‌دهد؛ شرایط مکه شرایطی نیست که یزید به این زودی بتواند به آنجا دست پیدا کند، می‌دانید بعد از مرگ یزید، مروانی‌ها چه موقع مکه را گرفتند؟ در زمان حجاج، حجاج آمد مکه را به قلوه‌سنگ بست و خانه خدا را آتش زد و عبدالله بن زبیر را دستگیر کرد. یعنی به این زودی‌ها دستشان نیامد. آری اگر امام در مکه می‌ماندند، از نظر ابن عباس حداقل چند سالی در خطر نبودند. ابن عباس یک پیشنهاد خیلی بهتری هم می‌کند که در سطح ابن عباس و نسبت به اهدافی که برای امام در نظر می‌گیرد، این پیشنهاد خیلی عالمانه است؛ می‌گوید: «برو یمن». اولاً: همان‌طور که می‌دانید، در یمن تعداد شیعه‌های علوی زیاد بود، بسیاری از یمنی‌ها را امیرالمؤمنین علیه السلام شیعه کرده‌اند. ثانیاً: یمن یک کشور وسیعی بود با کوه‌ها و قلعه‌های زیاد، به طوری که هیچ‌وقت هیچ حاکمی مستقیماً به یمن دست پیدا نکرد، بعداً هم نتوانستند دست پیدا کنند (

).

اگر امام حسین علیه السلام در مکه هم نمی‌ماندند ولی به یمن می‌رفتند، پیش‌بینی ابن عباس درست بود یعنی کشته نمی‌شدند. البته از نظر ظاهر قضیه داریم بحث می‌کنیم، یعنی ما به عنوان تحلیلی که دست ابن عباس است داریم بحث می‌کنیم.

علیه السلام

یادتان باشد، ابن عباس و پدرش، شیعه حضرت علی و امام حسین علیهما السلام نبودند. اینها بیشتر عرق مقابله با امویان را داشتند و امثال

ابن عباس برای حضرت علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام واقعاً دلسوز بودند ولی شیعه نبودند. برای همین هم وقتی بنی عباس حکومت را در دست گرفتند، حرمت خاص برای اهل بیت قائل نبودند و لذا شمشیر به دست گرفتند و تا آنجا که توانستند شیعیان را کشتند به طوری که اصلاً انسان باورش نمی آید! تعداد زیادی از سادات حسنی را همین عباسی ها زیر یک سقف زندانی کردند و بعد سقف را روی سر همه شان خراب کردند. نسبت به خاندان امیرالمؤمنین، عباسی ها بی رحم ترین آدمها بودند. ولی یک عرقی داشتند، چرا که در نزدیکی با علویون بهتر می توانستند خودشان را در مقابله با امویان حفظ کنند. ابن عباس و امثال اینها از چه کسانی اند؟ از هاشمی ها هستند، مقابلشان چه کسانی اند؟ اموی ها. امیه و هاشم، برادرانی دو قلو بودند که بعد دو قبیله از آنها به وجود آمد؛ یکی بنی امیه و یکی بنی هاشم.

امام فرمود: «پسر عمو! و الله می دانم که شما خیر خواه من هستید، لیکن من تصمیم و عزم خود را بر این قرار داده ام که به کوفه بروم.» شما اینجا حساس باشید این تحلیل هایی مثل اینکه فکر کنیم امام غافل گیر شدند و خلاف پیش بینی شان از کوفیان رودست خوردند، به نظر من کم توجهی به اندیشه امام حسین علیه السلام است. ابن عباس و محمد بن حنفیه و امثال آنها هم می دانند که این کوفه ظاهراً امام را غافل گیر می کند، حالا آیا امام که

مجسمه هوشیاری و دقت هستند خودشان نمی دانند؟! و پیش بینی نمی کنند؟ آیا با توجه به این که امام پیش بینی عمل کوفیان را می کنند، آیا باز غافل گیری محسوب می شود؟ به عنوان مثال: وقتی ما می دانیم این آقا کالایش را دو برابر قیمت به ما می فروشد، ما دیگر گول نخورده ایم هر چند که او گرانفروشی کرده است. پس عزیزان! اینجور نیست که در تحلیل کربلا تصور کنید که امام غافل گیر شده اند و رودست خورده اند. محمد بن حنفیه و ابن عباس به امام گفتند، و امام هم نگفتند این طور نیست. تأکید من را اینجا داشته باشید. پس دوباره حرفم را تکرار می کنم؛ در این قضیه که امام علیه السلام همه این حرف های ابن عباس را گوش دادند و گفتند تو ما را نصیحت کردی ولی بعد گفتند من می روم، این سؤال پیش می آید که چرا امام به سمت کوفه می روند و دنبال چه چیزی هستند و تحلیل و دیدگاهشان چیست؟

ابن عباس گفت:

«حال که می خواهی بروی، پس با زنان و بچه هایت نرو، والله می ترسم گشته شوند.»

این هم تا حدی درست در آمد. ولی عرض بنده این است که در این دو تحلیل، یعنی تحلیل امثال ابن عباس و تحلیل امام علیه السلام موضوع از این قرار است که: «یکی روشنفکر متدینی است که می خواهد کشته نشود و گلیم خود را از حادثه ها برگیرد.» اکثر کسانی که در مکه جمع شدند، این جورند. مثل عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، مثل همین عبدالله بن عباس، این ها روشنفکرهای مذهبی اند، بی دین نیستند، می خواهند خودشان را از خطر یزید نجات بدهند. اینها بنی امیه را خائن و غاصب می دانند، یزید را

هم فاسق می‌دانند. قبول هم دارند که حق با امام حسین علیه السلام است، ولی تحلیل‌شان چیست؟ این است که آقا ما باید فعلاً از این شرّ کنار بکشیم. خوب دقت کنید، دو دیدگاه را باید قاطی نکنید؛ یکی روشنفکر متدینی است که می‌خواهد کشته نشود، و یکی هم امامی است که می‌خواهد امت را نجات دهد. آن روشنفکران مذهبی به حکومت می‌اندیشند، و لذا در زندگیشان هیچ برکتی را برای خود و برای دیگران به وجود نیاوردند. ملاحظه کنید؛ شما ببینید ابن عباس و امثال ابن عباس، زندگیشان نه برای خودشان دارای برکت شد و نه بقیه از آن زندگی برکت واقعی گرفتند. این نکته خوبی است. نمی‌توانیم بگوییم چقدر، ولی مهم است. «و یکی هم مثل امام حسین علیه السلام نه مثل آن روشنفکر دینی، بلکه طوری است که یاد او انسان را سعادتمند می‌کند و اشک برای او، موجب نجات می‌شود».

ابن عباس می‌خواهد یزیدِ فاجر بمیرد. اما امام حسین علیه السلام می‌خواهد امت نجات پیدا کند. نگاه امام به امت در آن زمان، غیر نگاه یک روشنفکر مذهبی به امت است.

اگر شما خدای نکرده نفهمید نهضت کربلا چه بدنه‌ای دارد، از آن نوری که شب اول قبر و روز قیامت نجاتتان می‌دهد، محروم می‌شوید. یعنی مواظب باشید کربلا را با چشم سیاسیون زمان و با یک نگاه سیاسی نگاه نکنید. شاید بگویید که نگاه به روشی که اهل‌البیت به ما یاد داده‌اند، سخت است. بسیار خوب؛ آماده بشوید، یعنی اول قبول کنید که این دو نگاه زمین تا آسمان با هم متفاوت است و امام حسین علیه السلام یک چیز دیگری

را دنبال می‌کنند. برای همین هم تأکید می‌کنیم همه آنچه که آقایان پیش‌بینی کردند، درست بود و امام هم می‌دانست ولی هیچ شیعه‌ای امام را محکوم نمی‌کند. چرا؟! این شیعه چه نوری در قلبش پیدا شده است که می‌گوید «قربان امام حسین بروم، فقط امام درست عمل کرده است»؟! مگر امام چه چیزی را دنبال کرده‌اند؟

امام علیه السلام دو چیز را دنبال می‌کنند: یکی اینکه؛ امام، انگیزه‌های بلند انسانیت انسان را می‌طلبد. یعنی نظر به ابعاد فتح نشده انسانیت انسان‌ها دارد و به برانگیزاندن این ابعاد، سخت هم امیدوار است که از طریق آن نهضت بزرگ می‌تواند حدّ نهایی انسان‌ها را به آنها نشان دهد و با حرکت خود، آن ابعاد را بر صحنه آورد و به انسان‌ها نشان می‌دهد که تا کجا می‌توانند سیر و صعود نمایند.

دوم چیزی که امام علیه السلام دنبال می‌کنند «نجات امت است از منحرف شدن از حیات قدسی». به تعبیر خود حضرت «لَطَلَبِ الْأِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» حرف‌های ابن عباس و محمد بن حنفیه حرف‌هایی نیست که بشود ما با آن کربلا را تحلیل کنیم. «آری، ابن عباس آینده‌نگری است که حوادث را پیش‌بینی می‌کند ولی در حد زمین و زمان. نظر او به حقایق نیست تا بتواند موضعی منطبق با حقایق بگیرد همچنان که نظرش متوجه آینده‌های دور زندگی بشر نمی‌تواند باشد.» ابن عباس براساس حوادث آینده‌های نزدیک، حرکات را تجزیه و تحلیل می‌کند، درست هم درمی‌آید؛ که آقا اگر بروید، کشته می‌شوید. حالا خطری که من و شما نسبت به کربلا داریم، همین است که فقط در تحلیل حوادث کوتاه آینده

متوقف شویم. این که «چه کنیم تا در حوادث آینده نزدیک درنماییم؟» غیر آن است که «چه کنیم تا از حقایق هستی فاصله نگیریم؟».

شما از خودتان می پرسید: این کربلا چه کار کرده است که یک زیارت عاشورا خواندنش برای ما بسیار مشکل گشاست؟! شما که نمی دانید چرا، ما هم نمی دانیم چرا. ولی هست یا نیست؟! اصلاً آدم تعجب می کند؛ مگر شما در زیارت عاشورا چه می گوید؟! در ظاهرش که می گوید: «إِنِّي سَلِمٌ لِّمَنْ سَأَلَكَمُ وَ حَرْبٌ لِّمَنْ حَارَبَكُمُ» یا «اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ». یعنی ظاهر زیارت عاشورا که انجام دادن کار بزرگی نیست، مثل نماز است. آنچه از نماز شما را نجات می دهد، پذیرفتن این اقامه است و گرنه این الفاظ را می توانید در بیرون از نماز هم بگویید. مثلاً بگوئید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، حالا آیا همان تأثیر را دارد؟! در کربلا شما وارد یک عقیده ای می شوید که این عقیده را امثال ابن عباس ها ندارند.

یک چیز عجیبی که در تاریخ جلب نظر می کند، ارادتمندان به امام حسین علیه السلام است که در عین این ارادت، شیعه نیستند. «یکی از قدیمی ترین مقتل نویس ها «ابی مخنف» است. این آقا شیعه نیست اما روی تاریخ کربلا خیلی کار کرده است. قدیمی ترین تاریخ، مال «ابی مخنف» است که «طبری» تقریباً هرچه از کربلا آورده براساس روایت ابی مخنف آورده. بد هم نیست بخوانید - ولی مواظب باشید تحلیل های تاریخ نویس ها برای شما کربلا نسازد - بعضی از محققان در آن می مانند که خدایا! این ابی مخنف دیگر چطور آدمی است؟! هم به امام حسین علیه السلام ارادت دارد، هم

شیعه نیست! و عرض ما این است که این نوع افراد را به عنوان یک واقعیت در نظر بگیرید و بدون آن که تعجب کنید سخت روی مسئله تحلیل داشته باشید.

یادتان باشد؛ یک وقت کسی دغدغه حقایق را دارد، و یک وقت هم کسی از یزید بدش می آید، چون ظالم است. در تحلیل و عقیده تان هم باید مواظب باشید؛ اگر شما از یزید بدتان می آید چون ظالم است، این تحلیل و عقیده خیلی سطحی است. شما از امام حسین علیه السلام خوشتان می آید چون عامل نجات امت است. البته چون که صد آید نود هم پیش ماست؛ شیعه نمی شود ضد ظلم نباشد، ولی شیعه فقط ضد ظلم نیست. شیعه، شیعه است چون حسین علیه السلام بالاتر از این است که فقط یزید نباشد.

ملاحظه کرده اید که چرا این جوانان اهل البیت، اشخاصی که اهل البیتی فکر می کنند، اینها یک عاقبت خیلی خوب تری نسبت به بقیه دارند؟! زندگی عجیبی دارند! کربلایش را توفیق پیدا می کند برود، عبادتش را توفیق پیدا می کند انجام بدهد، دغدغه های مثل بقیه را هم در زندگی ندارد. ظاهرش نشان نمی دهد ولی وقتی توجه می کنی، می بینی اینها یک طور دیگری زندگی می کنند. زندگی ارادت به اهل البیت، یک نوع زندگی خاص است. این زندگی را نمی شود با تحلیل ابن عباسی به دست آورید.

دوباره التفات بفرمایید؛ عرض بنده این است که ما باید خیلی تلاش کنیم ببینیم که در کربلا امام می خواستند چه کار بکنند، و باز تلاش کنید؛ بینشی را به دست آورید که امام را، امام ببینید با همه کمالات الهی امام،

آنوقت اگر نمی فهمید چه کار می کنند لاقول می فهمید که مثل ابن عباس فکر نمی کنند.

به گفته شهید مطهری «رحمة الله علیه» در جلد سوم کتاب «حماسه حسینی»:

«منطق ابن عباس، منطق معامله است که آنها حاکمان اموی را از شهر بیرون کنند تا ما به سوی آنها برویم. ولی منطق امام علیه السلام صرفاً منطق ایثار و عقیده و شهادت در راه عقیده است. بشر؛ یا منطق مکر دارد - مثل اغلب سیاسیون دنیا - و یا منطق معامله دارد - مثل احزاب سیاسی امروز - یا منطق فداکاری و عقیده مندی دارد - مثل نوادر خلقت از قبیل امام حسین علیه السلام که کارشان مثل درد طبیعی است که از غم مریض ها رنج می برد. و این همان روحیه ای است که خداوند در آخر سوره توبه برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وصف می کند که: «عَزِيزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَیْكُمْ.....» یعنی برای او سخت است که شما به سختی بیفتید، حریص است بر اینکه شما راه هدایت را پیشه گیرید. لذا است که می بینید امام حسین علیه السلام از اول اعلام فرمود: راه من، راه شهادت است. و اساساً منطق شهید، منطق دیگری است، غیر از منطق عقل عملی انتفاعی است. معنای این جمله که پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب به امام حسین علیه السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً» این است که خدا از تو روح شهادت می خواهد. و اینکه می فرماید: «إِنَّ لَكَ دَرَجَةً كُنْتَ تَأْتَاهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ» یعنی ای حسین! برای تو درجه ای از کمال فرض شده که به دست نمی آوری مگر با شهادت».

و حسین علیه السلام این مأموریت را می شناسد و می خواهد با اراده و همت خود آن را به دست آورد، و ابن عباس ها تا اینجا نمی توانند زندگی خود



را وارد دین و دینداری کنند و آن کس هم که نتواند وسعت انسان را تا اینجاها ببیند، نمی تواند کربلا را درست تحلیل کند.

یکی از عرائضی که بارها به دوستان عرض کرده ایم، این است که عزیزان! در این مسائل سیاسی خیلی مواظب باشید در کدام سطح دارید تحلیل می کنید. حالا بحث از موضوع بیرون می رود ولی به این نکته دقت کنید که شما انقلاب اسلامی را در کدام سطح دارید تحلیل می کنید تا ما عرض کنیم نتایجی که می خواهید بگیرید نتایج در منظر امام خمینی «رحمة الله علیه» است یا نتایج موجود در منظر امثال آقای بنی صدر و آقای مهندس بازرگان و جبهه ملی مشارکتی ها. بنی صدر و امام خمینی «رحمة الله علیه» هر دو تلاش می کردند که انقلاب واقع شود. ولی بعد از انقلاب؛ بنی صدر روبه روی امام خمینی «رحمة الله علیه» ایستاد، چرا؟! چون با یک هدف انقلاب نکردند، با دو سطح تحلیل به انقلاب نگریستند. این توجه به سطح تحلیل افراد در هر موضوعی خیلی مهم است. اول بگردید ببینید: این انقلاب با کدام تحلیل، شخصیتش پیدا می شود و با کدام تحلیل، شخصیتش پنهان می شود و در واقع در حجاب می رود؟ عده ای در عین دلسوزی، نهایت هدفشان این بود و هست که ما به کمک این انقلاب به ژاپن برسیم و یا عظمت دوران خلفای عباسی را به دست آوریم. ولی امام خمینی «رحمة الله علیه» هدفشان احیاء فرهنگ عترت پیامبر ﷺ و باز کردن افق ظهور حضرت مهدی ﷺ است.

نظر ما این است که در این کشور ما سیاسیونی در سطوح مختلف داریم، که غیر آن جوانانی هستند که تلاش کردند خود

امام خمینی «رحمة الله علیه» را پذیرند و واقعاً پذیرفتند، این جور آدم‌ها کم‌اند. بعضی‌ها روی امام خمینی «رحمة الله علیه» تحلیل دارند که امام خمینی «رحمة الله علیه» چون این کار را هم کرد، خوب بود ولی اگر آن کار را می‌کرد، بهتر بود. یعنی یک عده‌ای امام خمینی «رحمة الله علیه» را می‌خواهند در دست خودشان و با تحلیل‌های خودشان ارزیابی کنند. می‌گویند: چون حالا این کار را کرد، بد نبود و ما او را قبول داریم. این آدم‌ها هیچ وقت نمی‌توانند با این انقلاب کنار بیایند. شما عزیزان که معتقد به حقانیت انقلاب اسلامی هستید، بگردید یک تحلیلی پیدا کنید که آن تحلیل با چشم و منظر امام خمینی «رحمة الله علیه» بنیانگذار انقلاب، همخوانی داشته باشد. آن منظر، منظری است که عاقبت شما را به خیر می‌کند. یعنی مواظب باشید از منظر افرادی که این انقلاب را پایین می‌بینند و بیشتر در چشم تفکرشان تحلیل‌های استکبار جهانی جای دارد، به آن نگاه نکنید. گاهی افراد بدون آنکه بخواهند و بدون آنکه بدانند سطح تحلیلشان، سطح تحلیل دشمنان این انقلاب است، نیروهای متدین و انقلابی را با ارزش‌های غربی ارزیابی می‌کنند و بزرگی و صداقت آنها را از چشم دور می‌دارند، و برعکس غربزده‌های دور از مردم و دین، را بزرگ و ارزشمند می‌شمارند. این‌ها یک مرتبه بعد از مدتی که خود را می‌یابند، می‌بینند در کنار یزید بودند، چون حسین علیه السلام را در نیافتند.

یکی از نکاتی که پراکنده می‌گوییم و می‌خواستیم دسته‌بندی کنیم، همین بحث است؛ که مواظب باشید کربلا را در کدام سطح دارید می‌بینید. این است که عرض می‌کنیم منظر شهید مطهری «رحمة الله علیه» در کتاب

«حماسه حسینی» با خود متون کربلا خیلی بهتر می خوانند. این سیره که منحصر به آقای مطهری نیست، این سیره علما که سعی کردند از چشم اهل البیت کربلا را ببینند، یک نگاه حقیقی است.

ببینید، حالا یک منظر دیگر را در تاریخ عرض می کنم؛ منظری که کربلا و عاشورا را طلب حکومت می بیند، این منظر جعفر ابن ابی طالب و عبدالله بن مطیع و ابن عباس است. اینها می گویند صبر کن تا شرایط حاکمیت فراهم بشود، اگر حالا بروی کشته می شوی.

به فرمایش شهید مطهری «رحمة الله علیه»؛ ما اهداف کربلا را از روی شعارهای شهدا می بینیم. نمونه عرض کنیم؛ شما اگر مسلم بن عقیل را از دید محدود تاریخ نویس ها ببینید، آن زیبایی های شخصیت او، که اشک هر انسانی را در می آورد، پیدا نمی کنید، نه تنها زیبایی های حرکت او را نمی بینید، حتی به این فکر فرو می روید که مسلم بن عقیل رودست خورده است و بازی خورده است و نعوذ بالله یک آدم ترسویی هم بوده است، چرا که در حین مأموریت از مدینه به امام حسین علیه السلام نامه نوشت که آقا ما کشته می شویم و در راه تشنه می میریم و تا حال دو نفر از همراهانمان مرده اند، اگر می شود برگردیم. یعنی می بینید همین حرف در نظر مردم کوچه و بازار تحت تأثیر تبلیغات بنی امیه مطرح شده و بعد حرف های همین مردم عادی، تاریخ شده است. در حالی که بهترین تاریخ؛ تاریخی است که عمق تیات مسلم را می شناسد و براساس آن تیات، اعمال مسلم را تحلیل و ارزیابی می کند، مردم کوچه و بازار می گویند و ابی مخنف هم بنویسد. ابی مخنف با یک واسطه از مردم کوفه گرفته است، بقیه مورخین خیلی فاصله دارند. با

این همه حالا که می‌خواهیم مسلم را نگاه کنیم، چه کار کنیم؟ عرض من اینجاست؛ مسلم، در حرف‌هایش مسلم است. یک حرف‌هایی دارد! قبل از اینکه اسیرش کنند، بعد که اسیر می‌شود یک حرف‌هایی دارد بعد که با عیدالله بن زیاد روبه‌رو می‌شود حرف‌هایی دارد که این حرف‌ها، عظمت مسلم را نشان می‌دهد. مسلم بن عقیل آنجا مسلم است که به او می‌گویند: حالا که بناست عیدالله بن زیاد به عیادت شریک بن اعور بیاید، پشت این پرده بایست، همین که آمد او را بکش. چون عیدالله به شریک پیغام داده بود که من عصر به عیادت می‌آیم. مسلم هم می‌پذیرد و پشت پرده می‌ایستد. بعد یادش می‌آید که بنا به قول پیامبر ﷺ ترور و غافل‌گیری در اسلام حرام است. هر چه آن مریض بیچاره ( ) یک‌طوری به اشاره می‌گوید که موقعیت مناسب است، مسلم نمی‌آید. بعد که عیدالله رفت، به او می‌گوید: چرا نیامدی؟! می‌گوید: یادم آمد که پیغمبر خدا ﷺ گفته‌اند که فُتک و غافل‌گیرانه کسی را کشتن، حرام است. این مسلم بن عقیل، غیر مسلم بن عقیلی است که شما به دست تاریخ‌نویس‌ها بدهید تا مسلم را بررسی کنند. شما باید خیلی دقت کنید در اینکه تحلیل‌تان را از چه پایگاهی می‌گیرید. بهترین تحلیل‌ها در شعارها و سخنان و اعمال حضرت اباعبدالله العظیم و یارانشان پیدا است، که در جای خودش باید تأمل بفرمایید.

تا این قسمت دو تحلیل را اشاره کردیم؛ یکی در مدینه، و دیگری در مکه. حالا بیایید یک تحلیل را در راه کوفه ببینید، یعنی حضرت حسین علیه السلام تازه از مکه خارج شده‌اند. دم دروازه مکه، عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، یعنی پسر جعفر طیار، پسر عموی حضرت اباعبدالله علیه السلام نزد حضرت می‌آید. این شخص، خیلی هم به امام از نظر قوم و قبیله نزدیک است. او قبل از این که بتواند خود را به امام برساند، نامه‌ای می‌نویسد<sup>۴</sup> تا نزد امام ببرند و بعد هم سریعاً خودش را به امام می‌رساند. قبل از اینکه خودش را برساند، به امام نوشت:

«به خدا سوگند می‌دهم و از شما می‌خواهم وقتی که نامه‌ام را دیدید، برگردید. از راهی که برگزیده‌اید، برایتان نگرانم. امروز اگر شما از دست بروی، نور زمین خاموش می‌شود. چرا که شما بزرگ و مرشد راه یافتگان و امید مؤمنان هستی.»

ببینید؛ نگاهش به امام خیلی متعالی‌تر از نگاه ابن عباس است هر چند ابن عباس گفت: تو سید مردم حجازی. عبدالله جعفر این نامه را برای امام علیه السلام نوشت و بعد هم سریعاً پیش حاکم مکه رفت و برای امام علیه السلام امان‌نامه گرفت و برای امام آورد. حاکم مکه در امان‌نامه نوشته بود: «شما در مکه امن خواهید بود، تشریف بیاورید مورد رقت ما هم قرار می‌گیرید و از تفرقه هم برحذر باشید.» امام دو تا کار کردند؛ هم جواب نامه حاکم مکه را دادند هم یک جمله به ابن جعفر گفتند.

۴- ارشاد شیخ مفید، فصل خروج امام از مکه.

امام در جواب عمرو بن سعید حاکم مکه نوشت:

«تحقیقاً کسی که به خدای عزوجلّ دعوت می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید: من از مسلمین هستم، با خدا و رسولش مخالفت نمی‌ورزد. آنوقت تو می‌گویی: من می‌خواهم مخالفت بکنم و تفرقه ایجاد کنم، این‌طور نیست. تو مرا به در امان بودن و نیک رفتاری و بخشش و کرم دعوت کرده‌ای. اما بهترین امان، امان خداست. کسی که در دنیا از او نهراسد، خدا به روز قیامت به او امان نخواهد داد.»

خیلی این جمله‌ها عالی است! یعنی من الآن نگران وضع مردم و از خدا می‌ترسم که یک وقت در انجام وظیفه‌ام کوتاهی کنم و می‌خواهم کاری برای این امت بکنم که دنیا و آخرتشان از بین نرود، آن وقت تو می‌گویی: «از خدا بترس و در مکه بنشین و من هم امانت می‌دهم»؟! من امروز از خدا می‌ترسم، و گرنه در روز قیامت از طرف خدا امان نخواهم داشت، «بنابراین ما از خدا، خوفش در دنیا را می‌طلبیم تا موجب امانش در روز قیامت شود».

امام علیه السلام به عبدالله بن جعفر و همراهانش فرمود: «خوابی دیده‌ام که رسول خدا در آن بود، و در آن مأموریتی یافته‌ام که به انجام خواهم رساند چه به ضرر من باشد چه به نفع من».

شما ببینید؛ عبدالله بن جعفر باز یک نکته‌ای دیگر دارد. عبدالله بن جعفر ظاهراً گفت: نرو، گفت: کشته هم می‌شوی. این نکته را هم توجه داشته باشید که عبدالله بن جعفر از جهاتی با ابن عباس تفاوت دارد. اینکه؛ همسرش حضرت زینب علیها السلام است و او با رضایت خودش و به صرف وفاداری و احترام به حضرت اباعبدالله علیه السلام اجازه داده حضرت زینب با امام

برود، پسرهایش هم با حضرت رفتند و کشته شدند. خودش هم پسرهایش را فرستاد، مخالفت هم نکرد و بعد از واقعه کربلا هم می گفت: اگر خودم لیاقت نداشتم با حسین علیه السلام شهید شوم، افتخار می کنم که پسرانم در راه حسین علیه السلام شهید شدند. ولی باز تحلیلی دارد جدای از تحلیل امام حسین علیه السلام.

پس یک گروه دیگر هم با امام حسین علیه السلام تفاوت نظر دارند، اما اینقدر به امام حسین نزدیک اند که هم می گویند نیرو کشته می شوی، هم پسرهایش را همراه حضرت می فرستند. به این خیلی دقت کنید، در آن بحث «کربلا؛ مبارزه با پوچی ها» یک قسمت هست مبنی بر این که: «وای از وقتی که کسی منطقتش در خانواده اش هم غریب است!» خیلی عجیب است؛ بالاخره انتظار نیست که عبدالله بن جعفر با آنهمه قرابت و ارادت به حسین علیه السلام سطح و عمق حرکت امام را نفهمد! ولی بالاخره نفهمید.

بعد از واقعه کربلا این روشنفکرها از هم پاشیدند و فضا هم تغییر کرد و یک عده ای به مدینه برگشتند، از جمله همین عبدالله بن جعفر. پسرهایش کشته شده اند زنش هم رفته است سوره. مسلم حضرت زینب علیها السلام در مدینه نماند، چرایش را باید در جای دیگری تحقیق کنیم. ولی آنچه که هست، این است که حضرت زینب علیها السلام مسئولیتی دیگر دارند. هرچند در این باره جای تحقیق هنوز هست، ولی بالاخره از مدینه رفته اند. عبدالله بن جعفر بعد از واقعه کربلا، بیچاره و پریشان شد؛ بچه هایش کشته شده اند، زن و خانواده اش همه رفته اند، یک آدم مصیبت زده است. در ضمن همان طور که می دانید؛ یک آدم پر بذل و بخشش هم هست؛ هم ثروتمند بوده، و هم

می‌بخشیده‌است. در یک جلسه‌ای که همه نشسته بودند، غلامش می‌گوید: این هم کار بود که حسین کرد که تو را به این روز انداخت! بچه‌هایت را هم این طور کرد؟! می‌گویند لنگه کفشش را در آورد پرت کرد به طرف غلامش که تو را چه به این حرف‌های گنده‌تر از دهانت. یعنی اصلاً قبول ندارد که حسین علیه السلام اشتباه کرده‌است و شکست خورده‌است. ولی باز هم می‌بینید که سطح تحلیل این آدم سطح تحلیل امام نیست و به امام حسین علیه السلام می‌گوید: بر گرد. یعنی نمی‌تواند عمق نهضت حسین علیه السلام را درک کند و گرنه مثل سایر اعضاء خانواده و اصحاب حسین علیه السلام او را همراهی می‌کرد.

این را داشته باشید تا عنایت بفرمایید که اصحاب حسین علیه السلام یک بینش خاصی دارند جدای بینش‌های افراد زمانه، و توجه به بینش یاران حسین علیه السلام در روز عاشورا نکات ارزشمندی را در اختیار شما می‌گذارد. به گفته شهید مطهری «رحمة‌الله‌علیه» از قول عقاد در کتاب «ابوالشهداء» ص ۱۵۷: «به اندیشه هیچ کدام از یاران حسین علیه السلام خطور نکرد که برای نجات خودشان و آن حضرت، بازگشت از این حرکت را در نظر حضرتش جلوه دهند، و اگر خواستند خود را بفریبند می‌توانستند تسلیم در برابر دشمن را در نظر حضرتش جلوه دهند و نامش را نصیحت و خیرخواهی گذارند و چنین وانمود کنند که اخلاص می‌ورزند و ادامه زندگی را برای حضرتش آرزو دارند ( ). لیکن نه خودشان را فریفتند و نه آن حضرت را از روی خیرخواهی صادقانه خود، که او را از تسلیم دور می‌داشتند و از مرگ نه، و همگی بر این حالت بودند».



این نکته را عرض کردم تا ان شاء الله بعداً عنایت بفرمایید که اصحاب حسین علیه السلام از چه دیدگاهی حادثه را می دیدند که حتی در شهیدشدن سبقت می گرفتند.

تحلیل دیگری را می خوانم و بحث را تمام می کنم. حضرت امام حسین علیه السلام از مکه هم خارج شدند و در راه در یک آبشخوری ایستاده اند، شخصی به نام «عبدالله بن مطیع» امام را می بیند. این دیگر خیلی دو آتشه به امام می گوید: نرو. آرام خدمت امام آمد، گفت:

«پدر و مادرم به فدایت! ای پسر رسول خدا! چه شد که اینجا آمدی؟!»

امام فرمود: «اهالی عراق برایم نامه نوشته اند و مرا نزد خویش دعوت نموده اند». عبدالله بن مطیع گفت:

«شما را به خدا ای پسر رسول خدا! مگذار حرمت اسلام شکسته شود.

شما را به خدا، حرمت رسول الله را حفظ کن. شما را به خدا، حرمت

عرب را نگه دار. والله اگر آنچه را که در دست بنی امیه است بطلبی،

شما را می کشند. و اگر شما را بکشند، بعد از شما هرگز از کسی

هراس نخواهند داشت»

یعنی می گوید: تو همه مرزی که اگر از تو عبور کنند، دیگر از همه

ارزش های دینی به راحتی عبور می کنند. ادامه می دهد:

«والله این کار موجب هتک حرمت اسلام و قریش و عرب خواهد

شد. این کار را انجام مده، به کوفه نرو و متعرض بنی امیه نشو».

تاریخ می گوید که امام هیچ کاری نکردند، فقط آب را خوردند و به لشکر نیز آب دادند، و به راه خودشان ادامه دادند.

آخرین عرضمان این است: این حرف‌ها و خیرخواهی‌هایی که بیان شد، حرف‌هایی است که با طرح کردن بزرگی امام، امام را از هر حرکت قاطعی که می‌خواهند انجام دهند خارج و منصرف می‌نماید، تا حرمتش را حفظ کند. ببینید؛ دارد می‌گوید: اینها حریم شما را می‌شکنند، پس چه کار کن؟ پس نرو. حالا اگر نرود، چه چیز از امام می‌ماند؟! خوب دقت کنید؛ به این شکل چه قدر من و شما را متوقف می‌کنند؟! اصلاً یک منطق عجیبی است! من که بارها فریب خورده‌ام، شما را نمی‌دانم. گاهی می‌گویند: آقا! برای شما زشت است این حرف را بزنی، بسیار خوب پس حالا هیچ چیز نگوئیم و هیچ کار نکنیم تا زشت نباشد؟! اگر موضع‌گیری دینی برای من زشت است، چه چیز از من می‌ماند وقتی این حرفی که باید بزمن را نزنم؟! دیگر این آخری نمی‌گوید شما را می‌کشند، می‌گوید که حیف شماست! اگر شما کشته شوی، حرمت اسلام و قریش و عرب از بین می‌رود. بسیار خوب حالا اگر کشته نشوم، چه مانده‌است؟! سطح تحلیل را ببینید؛ به نظر من هر چه جلو می‌رویم، تحلیل‌ها ناب‌تر می‌شود ولی نسبت به تحلیل امام، غلط است، که البته ما در تحلیل امام مانده‌ایم و متأسفانه تلاش نمی‌کنیم به عمق آن دست یابیم.

این‌ها که عرض کردیم، برای این است که إن شاء الله در این دههٔ عاشورا حساس بشوید، ببینید امام چه می‌گویند؟ امام خودشان دنبال چه هستند؟ این مهم‌ترین مسأله است که ما باید در کربلا إن شاء الله به دست

آوریم. و امام هادی ماست، می خواهد ما را هدایت بکند. پس مسلّم هر چه امام می گویند، هدایت همیشه ماست.

جمله ابن مطیع را یادتان نرود؛ می گوید: آقا! اگر حریم شما را بشکنند، اسلام را می شکنند. بسیار خوب حالا اگر امام بماند، چه می شود؟! این تحلیل، تحلیلی است که ما بارها با آن در چاه رفته ایم؛ که صحبت نکنیم، حرف نزنیم که یک مرتبه به ما چنگ نزنند. حالا اگر به ما چنگ بزنند، چه می شود؟! البته ما باید اینجا مواظب باشیم؛ یک وقت است که حریم ما را بیخود می شکنند، این بد است. اما یک وقت ما خودمان را حفظ می کنیم و از انجام وظیفه کوتاه می آییم که حریممان را نشکنند و عملاً دیگر چیزی از اسلام نمی ماند.

همین اخیراً یک دانشمند سنی که یکی از مسئول های حفظ مسائل دینی در پاکستان بود سخنرانی کرده بود که « مسلّم بعد از شهادت حسین علیه السلام اسلام زنده شد، نه فقط شیعه زنده شد».

ما هم وقتی که اطلاعات مان را جمع کنیم، به همین نتیجه می رسیم. ولی حالا اگر حرف ابن حنفیه یا ابن عباس، یا عبدالله جعفر و یا ابن مطیع پذیرفته شده بود، چه چیز می ماند؟! ایشان می گوید بعد از شهادت حسین علیه السلام اسلام زنده شد.

همه حرف ما یک کلمه بود که: سطوح مختلف تحلیل واقعه کربلا را بشناسید و آن سطحی که با شأن امام سازگار است را برای خودتان حفظ کنید.

ما نتوانستیم بگوییم عمق تحلیل امام علیه السلام از حرکتشان چه بود، چون راه و رسم خانواده عصمت و طهارت مثل قرآن، بطن‌ها دارد، و افرادِ متممّی می‌طلبند تا آرام‌آرام به مقداری از بطون نهضت کربلا پی ببرند. ولی مواظب باشید که با گرفتن یک تحلیل ساده خود را از نگاه به آن ابعاد عمیق کربلا به کلی محروم ننمایید. اول بدانید کربلا چه چیز نیست، تا آرام‌آرام به لطف خدا معلوم معلوم شود چه چیزهایی هست، آن‌طور که یاران امام علیه السلام فهمیدند و در کنار امام به راحتی شهادت را انتخاب نمودند. خداوند ما را نسبت به درست فهمیدن نهضت امام حسین علیه السلام محروم ننماید.

«والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته»